

بررسی مقام و منزلت انسان از منظر مولانا در مثنوی

امیر حاتم‌زاده*

رامین رزمی**

چکیده

در مثنوی از آغاز تا انجام، سخن از انسان است. نخست درباره‌ی روح انسان سخن به میان آمده است، پس از آن درباره‌ی سیر تکاملی انسان که از کجا آمده است و پایان کار او چیست؟ سخن گفته است.

از نظر مولوی، انسان کامل آینه‌ی کلی خداوند است.

گفتم: ای دل! آینه‌های کلی بچو / روبه دریا، کار برناید به چو
(مثنوی، جلد ۲، بیت ۹۷)

در انسان کامل دو معراج وجود دارد و سیر صعودی و نزولی انسان تابع این دو معراج است. معراج اول، تولد معنویت در وجود انسان کامل و معراج دوم صعود او به عالم ملکوت و رسیدن به مقام اتحاد است. عارفان، انسان را جامع همه‌ی اسماء الهی می‌دانند و مولانا، حقیقت انسان را مظهر تمام اسماء و صفات خداوندی می‌داند. مولانا در مثنوی ضمن بیان مطالب ارزنده‌ای که به صورت داستان‌های گوناگون آورده است اهمیت شناخت این پدیده عظیم خلقت را روشن کرده است. مولانا بر این باور است که انسان کامل، انسانی است که به بالاترین مرحله کشف و شهود رسیده و در مسیر معنوی، سایر انسان‌ها باید از او پیروی کنند. مولانا پیر راه دان را که توانایی رهبری داشته باشد انسان کامل می‌داند:

a.hatamzadeh@urmia.ac.ir

* دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه

r.razmi@urmia.ac.ir

** کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه

تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۱/۱۴

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۹/۰۴



بِسْمِ تَبِیْسِ اَحْوَالِ پِیْر رَاهِ دَانِ پِیْر رَا بَگِ زَیْنِ و عَیْنِ رَاهِ دَانِ
(مثنوی، جلد ۱، بیت ۲۹۳۸)

مولانا در مثنوی یادآور شده است که انسان کامل باید پیوسته، سیر صعودی را طی کند. از آنجا که هر چیز به وسیله‌ی ضدش شناخته می‌شود، بنا براین مولانا برای تعیین سیر صعودی، سیر نزولی را هم مورد بحث قرار داده است. مهم‌ترین چیزی که مولوی در مورد انسان کامل به آن توجه خاص داشته است، مسأله‌ی ادب و رعایت آداب و سلوک است. نکته بسیار جالبی که مولانا بیان می‌فرماید آن است که انسان نباید در زندگی گستاخ باشد.

هَرْچِه آید بِر تَوَازِ ظَلَمَاتِ و غَمِّ آن ز بَی بَاکِی و گَسْتَاخِیْتِ هَمِّ
(مثنوی، جلد ۱، بیت ۵۹)

مولانا بر اساس نص صریح قرآن، آفرینش انسان را از خاک می‌داند و مراتبی برای آن قائل است. انسان دو نیمه وجودی خاکی و افلاکی دارد و از آفرینشی هدفمند برخوردار است. هدف از خلقت انسان، تحمل بار سنگین امانت الهی و رسیدن به مقام خلیفه‌ی الهی است. برای رسیدن به مقام خلیفه‌ی الهی، باید نیمه‌ی خاکی با مجاهده‌ی نفس، خودسازی و تزکیه‌ی نفس دگرگون شود در این مرحله است که عنوان انسان، کامل می‌یابد و وجودش در تصرف حق قرار می‌گیرد و دارای نفس رحمانی می‌گردد. از سوی دیگر آنچه انسان کامل را در این مقام نگه می‌دارد پیوسته، یادآوری این نکته است که انسان کامل همواره در مقام بندگی و عبودیت و فنای او در حق به منزله‌ی تایید آگاهانه و عاشقانه‌ی توحید است همان چیزی که به عنوان (ادب باطن) از آن یاد می‌شود. انسان کامل، محل تجلی عشق است و وجودش بازتاب اسرار حق، رسیدن به مقام ولی و انسان کامل، از طریق کشف و شهود صورت می‌پذیرد. سالک پس از رهایی از منیت‌ها، با انوار روشنی بخش حق هدایت می‌یابد، آنگاه این هادی نه تنها نسبت به خالق وجود مسئولیت دارد، بلکه وظیفه‌ای در قبال خلق و ارشاد و راهنمایی و راهبری آنان به سوی مسیر الی الله بر عهده اوست.

واژه‌های کلیدی: مولانا، انسان کامل، قرآن، مثنوی، انسان‌شناسی.



مقدمه

جهان هستی با تمام نظم و زیبایی‌هایش نمودی از لطف، مهربانی، علم، قدرت و حکمت خداست؛ به طوری که بدون آفرینش، صفات جمال و جلال خدا مخفی و پنهان می‌ماند. هر «بودی»، «نمودی» دارد. نمی‌شود خدا فیاض باشد، اما فیضی نداشته باشد. همانگونه که نمی‌تواند نور باشد، اما روشنایی نداشته باشد و رحمت باشد، اما بخشش نداشته باشد. بی‌تردید، واژه «انسان» یکی از جالب‌ترین مقوله‌هایی است که موضوع صحبت همه ادیان و مکاتب بشری واقع شده است و پیرامون آن بحث‌های گسترده‌ای در گرفته و در هر مکتب و آیینی، صورتی مختص به خود از انسان به تصویر کشیده است. (نصری، ۱۳۶۳، ص ۷). بحث درباره انسان و ویژگی‌های وی از دیرباز مورد توجه فیلسوفان، متفکران و عالمان علوم اجتماعی و انسانی بوده و به رغم تلاش‌های فکری، علمی و تجربی قابل توجهی که از سوی صاحب‌نظران علوم انسانی در این حوزه صورت گرفته، هنوز هم معمای چستی انسان به طور کامل حل نشده و پاسخ به سؤال‌های عمیق فلسفی و عرفانی در مورد اینکه انسان چیست؛ هدف از خلقت وی چه بوده، و سرنوشت غایی انسان چه خواهد بود، داده نشده یا اینکه به دلیل ناتوانی در پاسخ به سؤالات اساسی پیشین کوشیده‌اند صورت مسأله را پاک کنند. پس هرگونه تلاشی که در سایه پیشرفت‌های علمی در عرصه علوم انسانی و سایر نحله‌های فکری، درباره انسان و شناخت بهتر وی صورت پذیرد می‌تواند در حد خود مفید باشد. اما نه تنها از لحاظ گسترش مفاهیم نظری در قلمرو تحقیقات فلسفی می‌تواند مهم تلقی شود، بلکه از لحاظ کاربردی، نتایج این گونه تحقیقات می‌تواند در تدوین محتوای مطالب درسی یا اصلاح مواد آموزشی در دوره‌های گوناگون تحصیلی نیز به کار گرفته شود.

بنابراین، خلقت جهان و از جمله انسان، نتیجه صفات خداوند است. خداوند فیض و بخشش دارد و لازمه آن این است که هر چه امکان وجود دارد، فیض و هستی خداوند را دریافت کند و چون قابلیت وجود برای جهان هستی وجود داشت، خداوند آن را آفرید. از این رو، خلقت جهان هستی با تمامی نظم و زیبایی‌اش، جلوه‌گر جلال و جمال خداست. خداوند از آن جا که «علم» و «قدرت» و



«فضل» و «جود» بی‌نهایت دارد، جهان و انسان را آفریده است. لازمه این صفات آن است که اولاً، جهان را بیافریند. ثانیاً، خلقت او بهترین و کامل‌ترین آفرینش باشد. مراحل تطور خلقت انسان؛ بحث خلقت انسان و سیر تکاملی او در مثنوی به یکدیگر پیوند خورده اند و مفاهیم اصلی آن از قرآن مأخوذ است. در همه مراحل خلقت انسان، مولوی نگاهی به اراده و مشیت الهی به عنوان منشأ وجود آدمی دارد و همه این تطورات را نوعی سیر تکاملی او می‌داند. این مقاله به بررسی مقام و منزلت انسان از دیدگاه مولانا عارف بزرگ قرن ششم و نیز جنبه‌های وجودی انسان (انسان کامل) در مثنوی می‌پردازد.

شناخت واژه انسان

واژه‌ی انسان در اصل «انس» بوده است و آنگاه الف و نون به آن افزوده شده است و لذا در لغت به معنای انس گرفتن و ظاهر شدن است هر چند بعضی نیز معتقدند که از واژه‌ی نسیان أخذ شده است. (دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه واژه‌ی انسان).

اما از حیث اصطلاح، منطق دانان از قدیم الأیام انسان را «حیوان ناطق» و یا «حیوان متفکر» تعریف کرده‌اند. براساس این تعریف، انسان حیوانی است با یک ویژگی و فصل مقوم خاص که همان تفکر و قدرت اندیشه است. اشتراک جنسی انسان و دیگر حیوانات امری است که نه تنها در منطق قدیم بلکه در شاخه‌های مختلف علوم انسانی نیز مورد تأکید قرار گرفته است. به طور مثال در علوم اجتماعی انسان را اینگونه تعریف می‌کنند: «انسان (human) موجودی است با ارگانیکسم بدنی جاندار و در محیطی مرکب از چیزهایی گوناگون که به صورت اجتماعی زیسته است. و یا در تعریف دیگری از انسان آمده است که: «انسان تنها حیوانی است که قادر است راه خود را به بیرون از وضعیتی که هست، متناسب با آگاهی خود تغییر دهد، وضعیتی که خود باید آنرا بیافریند.» (شاپان مهر، دائرة المعارف، ۱۳۳۷ ص ۷۸).



مقام و منزلت انسان از دیدگاه مولانا در مثنوی

مثنوی یکی از مهم‌ترین منابع تفسیر عرفانی از قرآن است و ساختار عرفانی مثنوی در تفسیر قرآن مبتنی بر عشق الهی است. نگاه مولوی به انسان، نگاهی عارفانه است. انسان از نظر مولوی در سیر تکاملی و معراجی قرار دارد و ابعاد وجودی او نهری از جهان هستی است که مسیر حرکت او از عالم حس، شروع می‌شود و سرانجام به عقل کل متصل می‌گردد. مقام خلافت انسان هم ناشی از قابلیت تکاملی او در این مقام است.

خلق آدم و هبوط وی در این جهان از طرفی شرط رشد و شکوفایی نهال انسانیت است و ازجانبی تعیین یافتنش بدین گونه راز از خودبیگانگی اش. او که از اصل خویش به دور افتاده چون پدیده‌های دیگر فطرتاً بی قرار بازگشت به آن است اما با هبوط به این عالم، به فراموشی رسیده، چرایی بودنش و چگونگی شدنش را از یاد برده است.

قوت اصلی را فراموش کرده است روی در قوت ممرضی آورده است
(مثنوی، ج ۲، بیت ۱۰۸۱)

قوت اصلی بشر نور خداست قوت حیوانی سر او را ناسزاست
لیک از علت در این افتاد دل که خورد او روز و شب زین آب و گل
(مثنوی، ج ۲، بیت ۱۰۸۳-۱۰۸۴)

در مکتب مولانا، هر چند به طور آشکار واژه‌ای به نام انسان کامل وجود ندارد، انسانی که از نظر مولانا متصف الهی است و رحمت حق است همان انسان کاملی است که عرفا از آن سخن رانده اند. او انسان کامل را امان هر دو جهان و شافع هر دو کون می‌داند و رسیدن او به این مقام به دلیل آن است که شاهد حق است و مورد توجه او، معشوق حق است و مورد محبت و عشق او.

امان هر دو جهان اند و شافع هر دو کون:

چشم عارف دان امان هر دو کون که بدو یابید هر بهرام عون
زان محمد (ص) شافع هر داغ بود که ز جز حق چشم او مازاغ بود
(مثنوی، ج ۶، بیت ۲۸۶۱-۲۸۶۰)

به نظر مولانا نیز این کمال ظهور و تجلی این عشق در حقیقت محمدیه نهفته است. انسان از موضوعات کلیدی در آثار مولوی به ویژه مثنوی است. مولوی انسان را عبارت از دیده‌ای می‌داند



که آفریده شده تا به خدا نظر کند و از آن حظ وافر ببرد. گوهر وجودی او در اندیشه خلاصه می‌شود؛ اندیشه‌ای که تنها موضوع آن خداوند است.

بی‌شک درباره انسان این سوال را می‌توان طرح کرد که خاستگاه اولیه او چه بوده است؟ در ادیان وحیانی و مکاتب عرفانی متأثر از آنها خاستگاه انسان از گل و نخستین مصداق او آدم است. از نظر مولوی انسان علت غایی هستی است هر چند که در ظاهر پس از همه موجودات آفریده شده است. اگر او بتواند به خود شکوفایی برسد استعداد تعالی پیدا خواهد کرد و این تعالی او را در کنار خدا خواهد نهاد و خدا نمایی و خداگونه شدن نتیجه محتوم چنین سیری خواهد شد. در سایه چنین دگرذیسی است که انسان از گیاه، حیوان و فرشته فراتر رفته، جایگاه بالاتری پیدا می‌کند؛ زیرا سه مرتبه وجودی را طی کرده است در حالی که آنها هر کدام در وضعیت ثابتی باقی مانده‌اند. مولانا بر این اعتقاد است که در خلقت مادی، انسان از مراتب جمادی، گیاهی، حیوانی و انسان می‌گذرد تا بالاتر از مرتبه‌ی انسانی به ملائک پیوندد؛ آنگاه از آن فراتر می‌رود به طوری که آن چه در وهم و خیال نمی‌گنجد، آن شود. خاک به گیاه تبدیل می‌شود، حیوان گیاه را می‌خورد و سپس انسان حیوان را شکار می‌کند. در نتیجه مقصود از آفرینش جهان و پدید آمدن تدریجی موجودات، این بوده که انسان پدید آید. غرض از پدید آمدن نباتات، به وجود آمدن حیوانات بوده و منظور از آفرینش همه‌ی اینها، پیدایش هیکل بشری و مقصود از آن، حصول ارواح انسانی و خلافت الهی در زمین بوده است. بنابراین، از همین جا می‌توان نتیجه گرفت که خلقت جهان و از جمله انسان، نتیجه صفات خداوند است. خداوند فیض و بخشش دارد و لازمه آن این است که هر چه امکان وجود دارد، فیض و هستی خداوند را دریافت کند. چون قابلیت وجود برای جهان هستی بود، خداوند آن را آفرید.

بر این اساس در دفتر چهارم چگونگی مراحل آفرینش انسان را از ابتدا تا انتها این گونه بیان می‌دارد:

آمده اول به اقلیم جماد	وزجمادی در نباتی او فتاد
سالها اندر نباتی عمر کرد	وزجمادی یادی ناورد از نبرد
وز نباتی چون به حیوانی فتاد	نامدش حال نباتی هیچ یاد

(مشوی، ج ۴، بیت ۳۶۳۹-۳۶۳۷)



بررسی مقام و منزلت انسان از منظر مولانا در مثنوی*
امیر حاتم‌زاده، رامین رزمی

همچو میل کودکان با مادران سرّ میل خود ندانند درلبان
همچو میل مفرط هر نو مرید سسوی آن پیسر جوانبخت مجید
(مثنوی، ج ۴، بیت ۳۶۴۲-۳۶۴۱)

شش دفتر مثنوی را می‌توان به حقّ «انسان نامه» نامید و از آن جا که «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»
و به حکم «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» باید «خدای نامه» اش دانست. زیرا انسان از رهگذر شناخت
خود یعنی این آیت کبریای الهی، به شناخت حقّ می‌رسد.

همچنین که آدمی می‌تواند سقوط کند و تا اسفل سافلین برود، و خود را به دست خود در چاهی
سرنگون سازد که قعرش ناپیداست، بقول مولانا:

در چاهی افتاد کان را غور نیست و آن گناه اوست چبر و جور نیست
در چاهی انداخت او خود را که من درخور قعرش نمی‌یابم رسن
(مثنوی، ج ۱، بیت ۳۸۱۹-۳۸۱۸)

هم چنان هم می‌تواند به ملکوت اعلیٰ صعود کند و از همی موجودات فراتر رود، و جبرئیل را
پشت سر بگذارد.

حدّ جسمت یک دو گز خود بیش نیست جان تو تا آسمان جولان کنی است
تا به بغداد و سمرقندای همام روح را اندر تصور نیم گام
دو درمسنگ است پیله چشمتان نور روحش تا عنان آسمان
(مثنوی، ج ۴، بیت ۱۸۸۴-۱۸۸۲)

بارنامه‌ی روح حیوانی است این پیش تر رو روح انسانی بی‌مین
بگذر از انسان هم و از قال و قیل تا لب دریای جان چبرئیل
بعد از آنت جان احمد لب گزید چبرئیل از بیم تو واپس خزید
گوید ار آیم به قدر یک کمان من به سوی تو بسوزم در زمان
(مثنوی، ج ۴، بیت ۱۸۹۰-۱۸۸۷)

از نظر جهان‌شناختی، انسان کامل نمونه آفرینش است، و همه نمونه‌های نخستین وجود کلی را در
خود دارد:

جهان انسان شد و انسان چه از این پاکیزه تر نبود بیانی
(رادمنش، ۱۳۸۶، ص ۳۲)



بنابراین، آدمی مرآت کامل ذات و صفات الهی است و انسان کامل، روح عالم و عالم، جسد او است؛ و به قول نسفی، این انسان کامل، همیشه در عالم باشد و زیادت از یکی نباشد از جهت آنکه تمامیت موجودات یک شخص است و انسان کامل دل آن، و موجودات بی دل نتوانند بود. پس انسان کامل همیشه در عالم باشد و دل زیادت از یکی نبود. در عالم دانایان بسیار باشند اما آن که دل عالم است یکی بیش نبود. دیگران در مراتب باشند، هر یک در مرتبه‌ای و چون آن یگانه عالم، از این عالم درگذرد، یکی دیگر به مرتبه‌ی وی رسد و به جای نشیند تا عالم بی دل نباشد. (نسفی، ۱۳۷۹، ص ۷۴).

انسان غایت آفرینش هستی (انسان محمدی)

انسان کامل، تجلی حقیقت محمدی است عقل اول که همچون «ذریه روح» از پیامبری به پیامبر دیگر تا به محمد (ص) می رسد، که تجلی کامل آن است. آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی هر کدام مظهر برخی از انوار نور محمدی اند، و دایره وجود، از ازل تا به ابد، جز درخشش خورشید بیکران حقیقت محمدی نیست. آدم نقطه آغاز عروج خورشید نبوت است؛ به صورت پدر، هر چند که به سیرت و روح، فرزند حقیقت محمدی است. اعتقاد به اینکه آدم فرزند عقل اول است، خود بیانگر ازلی بودن این عقل است. پیغمبر اسلام آنجا که می گوید، (کنتُ نبیاً و آدم بین الماء والطين) به همین ازلی بودن عقل اول، که از آدم تا پیامبر اسلام، در روح پیامبران تجلی کرده است، اشاره می کند. هر پیامبری مظهر برخی از صفات عقل اول است و وجود پیامبران همانند سلسله‌ای است که همگی را به (مشکات انوار نبوت) پیوند می دهد. (رحیمیان، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۴۱۴).

انسان کامل، نمونه حیات روحانی است؛ چه، شخصی است که در وی همه امکانات و همه حالات وجود که در درون انسان نهفته، تحقیق یافته، و به صورت تام و کامل درآمده است و می داند که مقصود از انسان بودن چیست. از این قرار، مقصود از انسان کامل، قبل از هر چیز، پیغمبران و به ویژه پیامبر اسلام (ص) است و پس از آن، اولیای بزرگ و به ویژه اقطاب هم عصر است. و هر انسانی بالقوه انسان کامل است، ولی بالفعل تنها پیغمبران و اولیا را می توان به این نام خواند، و از آنها به عنوان مثال‌ها و نمونه‌های حیات معنوی در طریق رسیدن به کمال پیروی کرد. (نصر، ۱۳۵۴،



ص ۱۳۳). در وجود عالم اصغر چیزی هست که وی را به تعبیر مولانا در حقیقت و از حیث معنی (عالم اکبر) و چیزی برتر از عالم کبیر می‌سازد. این ویژگی که انسان را خلیفه الهی و آینه ذات می‌سازد و خدایی را که به موجب حدیث قدسی، ارض و سما گنجایش او را ندارد، در قلب وی می‌گنجاند، امری است که وجود انسان را در نظر عارف، غایت تحقق وجود و مدبر و مشرف بر کل عالم فرا می‌نماید. این نکته لطیفه انسانی را که مرتبه کمال آن از نظرگاه عارف در وجود انبیا و خاصان اولیا متحقق می‌شود، نهایت سرحد سیر تکامل حیات در منازل و اطوار خلقت و در مراتب اشکال عالم کبیر می‌نماید و حقیقت آن در امانت الهی مذکور در قرآن کریم که نزد مولانا غالباً عبارت از اختیار و لوازم آن است. (زرین کوب، ۱۳۸۱، ص ۵۴۶).

غایت آفرینش، پدید آمدن انسان و غایت خلق انسان، وجود مبارک پیامبر (ص) است. این گونه است که انسان در عرفان عالم اکبر خوانده می‌شود.

پس به صورت عالم اصغر تویی	پس به معنی عالم اکبر تویی
ظاهر آن شاخ اصل میوه است	باطناً بهر ثمر شد شاخ هست
گر نبودی میل و اومید ثمر	کی نشاندی باغبان به شاخ شجر
پس به معنی آن شجر از میوه زاد	گر به صورت از شجر بودش ولاد
مصطفی زین گفت کآدم و انبیا	خلف من باشند در زیر لوا
بهر این فرموده است آن ذوقنون	رمز نعن الاخرون السابقون

(مثنوی، ج ۴، بیت ۵۲۱-۵۲۶)

مولوی، حضرت محمد (ص) را افضل از تمامی عالم جبروت و فرشتگان می‌داند و درباره فضیلت پیامبر بر جبرئیل چنین می‌سراید:

احمد از بگشاید آن پر جلیل	تا ابد مدد هوش مانند جبرئیل
چون گذشت احمد ز سدر و مرصدهش	وز مقام جبرئیل و از حسدهش
گفت او را همین بهر اندر پییم	گفت رو، رو، من حریف تو نیم
باز گفت او را بیا ای پرده سوز	من به اوچ خود نرفتم هم هنوز
گفت بیرون زین خدای خوش فر من	گر ز نیم پری بسوزد پر من

(مثنوی، ج ۴، بیت ۳۸۰۴-۳۸۰۰)



سابق بر وجودند و از اعیان ثابت‌اند و بیشتر از خلقت موجود بوده‌اند، روح عالم وجودند و تغییر و تخالف در آنها راه ندارد؛ همه چون نفسی واحدند و از یک چشمه آب خورده‌اند.

پیرایشانند کاین عالم نبود جان ایشان بود در دریای چو
پیش از این تن عمرها بگذاشتند پیشتر از کشت بر برداشتند
(مثنوی، ج ۲، بیت ۱۶۹-۱۶۸)

پیشتر از افلاک کیوان دیده‌اند پیشتر از دانه‌ها نان دیده‌اند
(مثنوی، ج ۲، بیت ۱۷۴)

از مزاج خاکیان رسته‌اند و از افلاکیان در گذشته‌اند؛ انسانی والاترند و از ملائک و فرشتگان برتر.

آن خداوندی که از خاک ذلیل آفرید او شمسواران جلیلی
پاکشان کرد از مزاج خاکیان بگذارند از دم افلاکیان
(مثنوی، ج ۲، بیت ۹۰۸-۹۰۷)

رابطه اش با حق بی واسطه است و از این نظر، روح و دل عالم است و ذرات هستی محو وجود او است و عالم مست لقای وی.

پس فقیر آن است کماوی واسطه است شعله‌ها را با وجودش رابطه است
پس دل عالم وی است ای‌را که تن می‌رسد از واسطه این دل به فن
(مثنوی، ج ۲، بیت ۸۳۶-۸۳۵)

در عالم شهود بر همه چیز و همه کس مسلط‌اند و آن عالم مسخر آنها است.

آن جماعت را که وافعی بوده‌اند بر همه اصنافشان افزوده‌اند
گشت دریاها مسخرشان و کوه چار عنصر نیز بنده آن گروه
(مثنوی، ج ۵، بیت ۱۱۹۳-۱۱۹۲)

این انسان کامل به چنین مقام و مرتبت بدان سبب رسیده است که شاهد حق است و مورد توجه خاص؛ او معشوق حق است و مورد محبت و عشق او، کمال ظهور و تجلی این عشق در حقیقت محمدیه نهفته است که به جانش قسم خورد و در شب معراج برتر از همه اش نشاند:

عشق حق و سر شاهد بازی اش بود مایه جمله پرده‌سازیش
پس از آن لولاک گفت اندر لقا در شب معراج شاهد بازما
این قضا بر نیک و بد حاکم بود بر قضا شاهد نه حاکم می‌شود
شد اسیر آن قضا میر قضا شاد باشای چشم تیز مرتضی
(مثنوی، ج ۶، بیت ۲۸۸۶-۲۸۸۳)



مولوی در بعضی از اشعار خود حقیقت انسانی را اندیشه او می‌داند، یعنی عالی‌ترین مرحله ادراک انسان که از عالم خیال برتر است و این مرحله بر تمام مراحل پیشین سیطره دارد. واژه عقل کل در عالم هستی از نظر مولوی نیز اشاره به عالی‌ترین حقیقت آن دارد که بر همه شئون دیگر عالم سیطره دارد.

این جهان یک فکرت است از عقل کل عقل چون شاه است و صورت‌ها رسل
(مثنوی، ج ۲، بیت ۹۷۸)

تا چه عالم هاست در سودای عقل تا چه با پهناست این دریای عقل
(مثنوی، ج ۱، بیت ۱۱۰۹)

حقیقت محمدی در اصطلاح متصوفه و عرفا عبارت از ذات احدیت است، به اعتبار تعیین اول و مظهر اسم جامع الله. در تعبیر حدیث «اول ما خلق الله نوری» گویند: اول چیزی که خدای متعال خلق کرد نور محمد (ص) بود که به صورت آدم و سپس سایر انبیا ظاهر شد، و این نور همان روح الهی است که در آدم دمیده شد. حقیقت محمدی، مبدأ حیات و روح همه چیز و حیات آن است و واسطه بین خدا و بندگانش و منبع فیض عارفان است. بنابراین در نظر عارفان، به ویژه ابن عربی و جیلانی، حقیقت محمدیه، تنها همان شخص تاریخی که پیغمبر ما مسلمانان نیست، بلکه حقیقت الهی است که ساری در وجود و علت اولای خلق و هر چه مخلوق است می‌باشد.
(گوهرین، ۱۳۸۷، ص ۲۶۱)

ویژگی‌های انسان از نظر مولانا در مثنوی

- ۱- به صورت عالم اصغر به معنی عالم اکبر؛
- ۲- آدم دیده نور قدیم است؛
- ۳- آدم اصطرلاب اوصاف علو است؛
- ۴- ظاهر آن شاخ اصل میوه است باطناً بهر ثمر شد شاخ هست (مثنوی، ج ۴، بیت ۵۲۲)
- ۵- حضرت محمد (ص) افضل از تمام عالم جبروت است؛
- ۶- سابق بر عالم وجود است؛
- ۷- از ملائک و فرشتگان برتر است؛



۸- رابطه اش با حق بی واسطه و دل عالم است

۹- امان هر دو جهان است و شافع هر دو کون؛

۱۰- شاهد حق است و مورد توجه خاص او؛

نتیجه گیری

با توجه به این بررسی، به نظر می‌رسد هر چند مولانا تعبیر (انسان کامل) را در مثنوی ندارد، مثنوی، مراتب وجود انسان کامل را به خوبی به تصویر کشیده است. مولانا در مثنوی یادآور شده است که انسان کامل باید پیوسته، سیر صعودی را طی کند. از آنجا که هر چیز به وسیله‌ی ضدش شناخته می‌شود، بنا براین مولانا برای تعیین سیر صعودی، سیر نزولی را هم مورد بحث قرار داده است. مهم ترین چیزی که مولوی در مورد انسان کامل به آن توجه خاص داشته است، مساله‌ی ادب و رعایت آداب و سلوک است. نکته بسیار جالبی که مولانا بیان می‌فرماید آن است که انسان نباید در زندگی گستاخ باشد. مولانا بر اساس نص صریح قرآن، آفرینش انسان را از خاک می‌داند و مراتبی برای آن قائل است. انسان دو نیمه وجودی خاکی و افلاکی دارد و از آفرینشی هدفمند برخوردار است. هدف از خلقت انسان، تحمل بار سنگین امانت الهی و رسیدن به مقام خلیفه‌ی الهی است. از این قرار، مقصود از انسان کامل، قبل از هر چیز، پیغمبران و به ویژه پیامبر اسلام (ص) است و پس از آن، اولیای بزرگ به ویژه اقطاب هم عصر است. و هر انسانی بالقوه انسان کامل است، ولی بالفعل تنها پیغمبران و اولیا را می‌توان به این نام خواند، و از آنها به عنوان مثال‌ها و نمونه‌های حیات معنوی در طریق رسیدن به کمال پیروی کرد. جهان هستی با تمام نظم و زیبایی‌هایش نمودی از لطف، مهربانی، علم، قدرت و حکمت خداست؛ به طوری که بدون آفرینش، صفات جمال و جلال خدا مخفی و پنهان می‌ماند.

از این رو، خلقت جهان هستی با تمامی نظم و زیبایی‌ش، جلوه‌گر جلال و جمال خداست. خداوند از آن جا که «علم» و «قدرت» و «فضل» و «جود» بی‌نهایت دارد، جهان و انسان را آفریده است. لازمه این صفات آن است که اولاً، جهان را بیافریند. ثانیاً، خلقت او بهترین و کامل‌ترین آفرینش باشد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که در این عالم همه‌ی موجودات از زمین گرفته تا



آسمان، از جمادات تا نباتات و جانداران، همگی دارای غرض و غایت هستند. اما هدف نهائی خلقت همه‌ی اینها همانا خلقت انسان و تعالی وجودی اوست؛ یعنی همه‌ی موجودات آفریده شده‌اند تا انسان از آنها بهره‌گیری کرده و خود را به قرب ربوبی و هدف خلقت یعنی به خلافت الهی برساند.

منابع

- علمی، محمدعلی، ۱۳۳۷، قرآن کریم، تهران، افست.
- کلیات مثنوی معنوی، بر اساس نسخه نیکلسون، تهران، راستین، غیوری، ۱۳۷۸.
- دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه.
- مولوی، مثنوی، تصحیح محمد استعلامی، ۱۳۷۲، چاپ چهارم، تهران، انتشارات زوآر.
- رادمنش، عطا محمد، ۱۳۸۶، فرهنگ اصطلاحات گلشن راز، نجف آباد، انتشارات دانشگاه آزاد.
- رحیمیان، سعید، ۱۳۸۷، آفرینش از منظر عرفان، ج ۲، تهران، بوستان کتاب.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۱، سرنی، چاپ نهم، انتشارات علمی.
- نسفی، عزیزالدین، ۱۳۵۹، الانسان الکامل، تهران، طهوری.
- نصر، حسین، ۱۳۵۴، سه حکیم مسلمان، ترجمه احمد آرام، تهران، فرانکلین.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۶۷، انسان کامل، تهران، قم، انتشارات صدرا.
- شایان مهر، علیرضا، دائره المعارف تطبیقی علوم اجتماعی، انتشارات کیهان، ۱۳۳۷.
- نصری، عبدالله، مبانی انسان‌شناسی در قرآن، مؤسسه‌ی فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.